

به مناسبت روز جهانی زن ۲۰۲۶

می‌توانید ما را سنگسار کنید، زندانی کنید، تبعید کنید؛ اما هرگز نمی‌توانید ما را خاموش کنید.

گاهی اگر بگویم یادم نیست چه ساعتی بود، تقصیر ذهن فراموش‌کار من نیست. وقتی حتی در خواب هم آزادی را برایت ممنوع می‌کنند، زمان شکلش را از دست می‌دهد. روز و شب در هم می‌روند و آنقدر سیاهی روی سیاهی می‌نشیند که فراموش می‌کنی آیا اصلاً رنگ سپید هم وجود دارد یا نه. تاریکی فقط بیرون از پنجره نیست؛ در ذهن آدم خانه می‌کند و آرام‌آرام حافظه را می‌بلعد.

من دیگر به روزهای خاص باور ندارم. به تقویمی که بعضی تاریخ‌هایش را با گل سرخ علامت می‌زند و نامش را تجلیل می‌گذارد. هشت مارچ برای من دیگر یک جشن ساده نیست؛ زخمی است که هر سال باز می‌شود. چطور می‌شود در جایی از این جهان برای زن کف زد و در گوشه‌ای دیگر از همین جغرافیا، هزاران زن از ابتدایی‌ترین حق‌شان محروم باشند؟ این تناقض، بیشتر از هر ممنوعیتی آرام می‌دهد. تجلیل وقتی معنا دارد که عدالت نفس بکشد، نه وقتی که تبریک‌ها روی دیوارهای بلند تبعیض نصب می‌شوند.

در همان جغرافیایی که از آن می‌آیم، دختری هست که خودش را به نام پسر جا می‌زند تا بتواند کار کند، تا بتواند شکمش را سیر کند، تا خانواده‌اش از گرسنگی نجات پیدا کند. او هر روز هویت خودش را پنهان می‌کند تا زنده بماند. مسئله نوریه را پادت هست؟ قصه او یک استثنا نیست؛ نماد واقعیتی است که بسیاری مجبورند در سکوت زندگی‌اش کنند. وقتی زن بودن جرم می‌شود، انسان بودن هم به خطر می‌افتد.

من از همین‌جا، از دل همین تاریکی‌ها حرف می‌زنم. از جایی که هنوز زنان برای نفس کشیدن باید نقش بازی کنند، نام عوض کنند، رؤیاهایشان را مخفی کنند. اگر گاهی فراموش می‌کنم چه ساعتی است، برای این است که سال‌هاست زمان در سرزمین من روی یک ساعت ایستاده؛ ساعتی که عقربه‌هایش روی واژه «محرومیت» قفل شده‌اند.

و با این همه، هنوز چیزی در ما خاموش نشده است. شاید دیگر به روزهای نمادین باور نداشته باشیم، اما به زنانی باور دارم که در دل همین تاریکی، بی‌صدا دوام می‌آورند. به زنانی که حتی اگر مجبور شوند نام‌شان را پنهان کنند، حقیقت‌شان را پنهان نمی‌کنند. به زنانی که می‌دانند سیاهی هرچقدر هم عمیق باشد، نمی‌تواند برای همیشه نور را انکار کند.